



اصول و مبانی

حکومت دینی*

□ آیه الله حسین نوری همدانی

اصل دهم: سعی در جلب رضایت عموم مردم؛
اصل یازدهم: محبت به مردم و احترام به آنها و حفظ کرامت انسان‌ها؛
اصل دوازدهم: توجه و عنایت خاص به قوای نظامی و انتظامی و دقت در گزینش آنها؛
اصل سیزدهم: عدالت و احتراز از ظلم؛
اصل چهاردهم: از اوضاع و نقشه‌های دشمنان آگاه بودن و احتراز از غافلگیر شدن در برابر ترفندها و نقشه‌های آنان؛
اصل پانزدهم: تبلیغات دشمنان را بی‌پاسخ گذاشتن؛
اصل شانزدهم: پاسخ‌گو بودن متصدیان حکومت اسلامی و نگذاشتن دربان برای خود؛
اصل هفدهم: آزادی و تأمین آن برای انسان‌ها؛
اصل هجدهم: سفارش اکید اخلاقی و اجتماعی به مأمورین دولت در هنگام انتصاب آنها؛
اصل نوزدهم: نظارت دقیق بر اعمال و اوضاع کارگزاران دولت؛
اصل بیستم: تقدیر و تشویق از نیکوکاران؛
اصل بیست و یکم: سفارش اکید نسبت به امر قضاوت و وظایف قضاوت و سعی در انتخاب قضاوت واجد شرایط؛

عرایض بنده در این مجمع محترم، پیرامون «اصول و مبانی حکومت اسلامی از منظر امام علی (علیه السلام)» است که در وهله اول به بیان فهرست مطالب، و سپس به قدر مجال به توضیح و تفصیل آن خواهیم پرداخت. می‌توان اصول و مبانی حکومت علی (علیه السلام) را طی ۳۲ اصل تنظیم کرد.
اصل اول: انگیزه تأسیس حکومت علوی؛
اصل دوم: دقت در صرف بیت‌المال؛
اصل سوم: احتراز از اندوختن مال برای متصدیان امور حکومتی؛
اصل چهارم: زهد و ساده‌زیستی گردانندگان امور حکومتی؛
اصل پنجم: امر به معروف و نهی از منکر؛
اصل ششم: توجه به حال فقرا و دردمندان و محرومان اجتماع و سعی و کوشش در فقرزدایی؛
اصل هفتم: وحدت و اتحاد مسلمانان؛
اصل هشتم: چیزی را از مردم پنهان نکردن و آنان را در جریان امور قرار دادن؛
اصل نهم: به حاشیه‌نشینان و مقربان دستگاه حکومتی، میدان و فرصت کسب امتیاز و سوءاستفاده از موقعیت ندادن؛

اصل بیست و دوم: توجه به حال کشاورزان، تجار و صنعتگران و رفع مشکلات آنها در کار و زندگی؛

اصل بیست و سوم: بها دادن به مشورت به عنوان یک اصل در حکومت اسلامی؛

اصل بیست و چهارم: میدان ندادن به کسانی که می خواهند از راه تعریف و تملق و چاپلوسی، تقرب و مقامی به دست آورند؛

اصل بیست و پنجم: تاکید بر تعلیم و تربیت توأم با تعهد اسلامی؛

اصل بیست و ششم: وعظ، ارشاد، تبلیغ و نصیحت؛

اصل بیست و هفتم: صلح و امنیت؛

اصل بیست و هشتم: وفا به عهد و پیمانها؛

اصل بیست و نهم: سعی در آباد ساختن کشور؛

اصل سیام: فرهنگ جهاد و شهادت طلبی را ترویج و تثبیت نمودن؛

اصل سی و یکم: تدوین و تبیین روش اخذ مالیات؛

اصل سی و دوم: تبیین و توضیح خصوصیات زعیم و شرایط زعامت.

اینک به توضیح و تبیین اصولی سی و دوگانه مذکور - که بیش تر مبتنی بر کلام خود حضرت در نهج البلاغه است - خواهیم پرداخت.

اصل اول: انگیزه تأسیس حکومت علوی. امام علی علیه السلام در خطبه صدوسی یکم می فرمایند:

«بار خدایا، تو به آنچه که از ما صادر شده است آگاهی (جنگها و زدوخوردها) که نه برای میل و رغبت به سلطنت و خلافت و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا بوده است، بلکه برای این بود که (چون فتنه و فساد در شهرها شیوع یافت، ظلم و ستم بر مردم وارد گشت و حلال و حرام تغییر نمود، خواستیم) آثار دین تو را (که تغییر یافته بود) بازگردانیم، و در شهرهای تو اصلاح و آسایش را برقرار نماییم تا بندگان ستم کشیده ات در امن و آسودگی باشند و احکام تو که ضایع مانده جاری گردد.»^(۱)

در خطبه ۳۳ نیز هدف امام علیه السلام از تشکیل حکومت چنین بیان می شود:

«در ذی قسار (نام موضعی در نزدیکی بصره) بر امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که پارگی کفش خود را می دوخت، وارد شدم. پس سؤال فرمود: «قیمت این کفش چه قدر است؟» عرض کردم: ارزشی ندارد. فرمود: به

خدا سوگند که این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوب تر است، لکن (من قبول چنین امارت و حکومتی نموده ام، برای اینکه) حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم.»

اصل دوم: عنایت شدید به بیت المال و دقت در صرف آن. امام علیه السلام به گردانندگان امور مملکتی می نویسد:

«قلم های خود را نازک بتراشید، سطرها را نزدیک به هم بنویسید، عبارات و کلمات زاید را حذف کنید، به معنا و مفهوم توجه داشته باشید و از زیاده روی در نوشتن پرهیز نمایید، برای اینکه به اموال مسلمانان نمی توان ضرر و زیان وارد ساخت.»^(۲)

در این زمینه نمونه های فراوان از نامه هایی که حضرت علیه السلام خطاب به کارگزاران خود مرقوم فرموده اند وجود دارد. برای مثال در نامه چهل و یکم نهج البلاغه خطاب به پسر عموی خود نوشته اند:

«... پس از خدا بترس و اموال قوم و ملت را به خودشان بازگردان و اگر چنین نکنی و خداوند مرا یاری رساند با همان شمشیری که به هر کس زده ام راه جهنم را پیش گرفته است، آن را بر فرق تو نیز فرود خواهم آورد.»^(۳)

امام علیه السلام در خطبه ۲۱۵، جریان رفتار خود را با عقیل و موضوع نزدیک ساختن آهن گداخته را به بدن وی ذکر کرده و در نامه بیستم خطاب به زیاد بن ابیه - که در بصره نیابت عبدالله بن عباس را داشت - فرموده اند:

«به خدا قسم می خورم، قسمی صادقانه. اگر به من خبر برسد که در بیت المال مسلمانان، کم یا زیاد، به خیانت تصرف کرده ای چنان بر تو سخت خواهم گرفت که کم مایه و ذلیل و خوارت بگرداند، وَالسَّلَام.»^(۴)

در نامه ۲۶ نیز از این قبیل عبارات دیده می شود:

«و بزرگ ترین خیانتها، خیانت به مسلمانان و پلیدترین غش و تقلب، غش در برابر پیشوایان ملت است.»^(۵)

اصل سوم: احتراز از مال اندوختن. باید متصدیان امور حکومتی با نظری خالصانه و صادقانه گام بردارند و برای خود اموالی ذخیره نکنند. مولا علی علیه السلام برای نمونه در این باره می فرمایند:

«من وارد این شهر شدم و - برای قبضه کردن امور حکومت، لباسی بر تن داشتم و بر مرکبی سوار بودم؛ همین مرکب که اکنون زیر پای من است و لباسی که الان در بردارم و آن اندازه از اثاثی که مسافری به همراه دارد (مشکی، لیوانی، قاشقی). اگر بعد از چند سال حکومت،

از این شهر بیرون روم و چیزی بیش از این همراه داشته باشم بدانید که من نسبت به شما خیانت کرده‌ام.»^(۶)

اصل چهارم: زهد و ساده‌زیستی. زهد یا روان شخص مرتبط است و فرد زاهد با اینکه امکان استفاده از نعمت‌های فراوان را دارد، برای رضا خدا از آنها صرف‌نظر می‌کند تا زندگی خود را با فقرا و محرومین در یک سطح قرار دهد. از امام علیه السلام نمونه‌های فراوانی نظیر این فقرات را نقل کرده‌اند: «خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده است که وضع زندگی خود را با مردمان تنگدست برابر و در یک سطح قرار دهند تا فقر و تنگدستی فشاری بر فقرا وارد نکند.»^(۷)

اصل پنجم: امر به معروف و نهی از منکر. امام علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

«خداوند از این جهت ملل گذشته را مورد لعن خود قرار داد که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده بودند.»^(۸)

و یا در جای دیگر می‌فرمایند:

«هرگز امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. زیرا در این صورت اشرار بر شما مسلط می‌شوند. سپس هرگاه دعا کنید، دعایتان مستجاب نمی‌شود.»^(۹)

اصل ششم: توجه به حال فقرا و محرومین و سعی در فقرزدایی. در جای جای نهج البلاغه از فقر و مشکلاتی که تنگدستی برای افراد ایجاد می‌کند، سخن به میان آمده و به بیان رابطه فقر با جهل و درد و مرض و محرومیت‌های اجتماعی و انواع مشکلات پرداخته است:

«والفقر یخرس الفطن عن حجه، والمقل غریب فی بلدته!»^(۱۰) الفنی فی الغربة وطن، والفقر فی الوطن غریبة!»^(۱۱)

الفقر الموت الاکبر!»^(۱۲)

یا بنی، انی اخاف علیک الفقر، فاستعذ بالله منه، فان الفقر منقصة للدين، مدهشة للعقل، داعية للمقت!»^(۱۳)

در عبارات فوق، عواقب و مشکلات ناشی از فقر ذکر شده است و تصور نمی‌کنم که چندان نیازمند ترجمه باشد و خلاصه کلام اینکه امام علیه السلام فقر را مرگ بزرگ دانسته است. فقر و تنگدستی در دین نیز اثر نامطلوبی می‌گذارد و عقل و خرد را سرگردان می‌کند و باعث می‌شود که انسان منفور شود. روزی حضرت علی علیه السلام بر پیرمردی نابینا عبور می‌کرد

که دست نیاز به سوی خلق دراز می‌نمود و چون دریافت که وی نصرانی است، فرمود:

«چندی که جوان بود و توان کار داشت از او کار کشیدید، ولی حالا که پیر و ناتوان شده است به او کمک نمی‌کنید. باید از بیت‌المال ارتزاق شود و زندگی کند.»^(۱۴)

نمونه‌های فراوان از این دست وجود دارد و یک مطلب مهم، منشور مربوط به مالک اشتر است که در عین حال بسیار جالب و جامع است و برای کسی که می‌خواهد به جامعیت دین اسلام پی ببرد، مطالعه آن کافی است؛ فرمانی که در حقیقت گویای آن است که اسلام چه نوع رابطه تنگاتنگی با سیاست دارد. جورج جورداق مسیحی، در کتاب خود، با مقایسه بین منشور مالک اشتر (نامه ۵۳ از نهج البلاغه) و منشور سازمان ملل، از چهار جهت، اولی را بر دیگری برتری داده است:

یکی اینکه حضرت علی علیه السلام منشور خود را در بیش از هزار سال پیش نوشته است - زمانی که هنوز علم و دانش این اندازه وسعت پیدا نکرده بود؛ دوم اینکه علی علیه السلام آن را به تنهایی نوشت، ولی وقتی که خواستند منشور سازمان ملل را بنویسند، آرای متفکرین و نویسندگان سراسر دنیا را جمع کردند و بعد از حک و اصلاح و آن‌هم در عرض چند سال منشور مورد نظر را نوشتند؛ سوم اینکه علی علیه السلام متنی بر سر مردم نگذاشت و منشور را نوشت و آن را با کمال تواضع در اختیار مالک اشتر گذارد، ولی نویسندگان منشور سازمان ملل، همه مردم را وامدار خود دانسته و می‌دانند؛ و بالاخره چهارم و مهم‌تر از همه اینکه حضرت علی علیه السلام این را نوشت و تا آخرین قطره خون به پای آن ایستاد و عمل کرد، ولی هنوز مرگ منشور سازمان ملل خشک نشده بود که همان نویسندگان و پشتیبانان آنها خون‌ها ریختند و فسادها برانگیختند.

در اواسط نامه مذکور، حضرت علی علیه السلام خطاب به مالک می‌فرمایند: «ثم الله الله في الطبقة السفلى؛ از خدا در قبایل طبقه محروم اجتماع و مساکین و محتاجین بترس.» چه در این طبقه افراد آبرومندی هستند که از لحاظ اقتصاد زندگی در مضیقه‌اند. سپس فرمود: «فان للاقصى منهم مثل الذي للادنى؛ آن کس از فقرا و محرومین که در دورترین نقطه مملکت است همان حقی را دارد که نزدیک‌ترین آنها به شما.» «وکل قد استرعت حقه؛ در برابر حق همه اینها مسئولیت داری.» «... فلا يشغلنک عنهم بطؤ؛ مبادا خوشگذرانی و سرگرمی در تنعم، تو را از حال اینها غافل کند.»

اصل هفتم: وحدت و اتحاد است که از عناصر اصلی حکومت اسلامی از منظر علی علیه السلام به شمار می‌رود. افکار باید با هماهنگی کار کنند تا در پیشرفت‌های زندگی موفق

باشند، ولی اختلاف باعث می‌شود که فکرها به تخریب یکدیگر بپردازند: «الخلاف يهدم الرأي»^(۱۵)؛ اختلاف همیشه فکرها را ویران می‌کند. در خطبه قاصعه^(۱۶) که طولانی‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است، تذکرات فراوانی به چشم می‌خورد. حضرت علیه السلام می‌فرمایند:

«پس نظر کنید چه می‌کردند، آن هنگام که همه ملت با هم ائتلاف و اتحاد داشتند، دل‌ها به هم نزدیک بود، دست‌ها برای یکدیگر کار می‌کرد، و شمشیرهاشان پشت و پناه همدیگر و دیدگان به یک سو دوخته و تصمیم‌ها یگانه بود.»^(۱۷)

در آن صورت:

«آیا همان‌ها در آن موقع در حال ترقی و تکامل نبودند و آیا آن همه قدرت نداشتند؟»^(۱۸)

«ولی همان ملت‌ها هنگامی که با هم افتراق و اختلاف پیدا کردند و کلماتشان با یکدیگر متفاوت شد و جناح‌بندی‌ها میان آنها به وجود آمد، خداوند لباس کرامت را از آنان سلب کرد و نعمت‌ها را از آنها گرفت و اخبار ایشان برای ما به عنوان پند و موعظه باقی ماند.»^(۱۹)

امام علیه السلام در خطبه ۱۱۲ نیز می‌فرماید:

«به درستی که شما برادران دینی هستید و آنچه که باعث اختلاف بین شما می‌شود، خبث سرائر و سوء ضمائر است.»^(۲۰)

اصل هشتم: چیزی را از مردم پنهان نکردن. بر متصدیان

امور مملکتی است که همیشه مردم را در جریان کارها قرار دهند، چنانکه امام علیه السلام در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر تأکید می‌فرماید:

«و اگر گمان بدی در میان مردم درباره تو رفت، عذر خود را برای آنان بیان کن و مطالب را برایشان روشن نما تا بدگمانی برای کسی باقی نماند.»^(۲۱)

اصل نهم: به حاشیه‌نشینان و مقریان دستگاه حکومتی، میدان و فرصت کسب امتیاز و سوء استفاده از موقعیت خود ندادن. در همان نامه پنجاه‌وسه خطاب به مالک در این باره آمده است:

«بدان همیشه برای والی و فرمانروا نزدیکان و خواص و بطنان و محرم کارها وجود دارد. در میان آنها درازدستی به مال مردم و امتیازخواهی و بی‌انصافی فراوان است. پس این قبیل کارها را قطع کن.»^(۲۲)

همچنین در کلام ائمه اطهار علیهم السلام سفارش فراوانی وجود دارد که در هر شرایطی باید جلوی دادن امتیازها را گرفت و این خود خطری برای حکومت است.

اصل دهم: جلب رضایت عموم. امام علیه السلام در این باره خطاب به مالک می‌فرمایند: «ولیکن أحب الامور اليك اوسطها في الحق، و اعمها في العدل، و اجمعها لرضي الرعية؛ محبوب‌ترین کارها نزد تو در اداره امور مملکتی مراعات میانه‌روی در حق است.» و اصولاً در نظر آن حضرت که معتقدند: «فإن سخط العامة يجحف برضى الخاصة؛ بدان معنا است که جلب رضایت چند نفر معدود میزان نیست و ملاک رضایت عموم مردم است.» امام علیه السلام همچنین می‌فرمایند:

«همانا کسانی که دین را حامی‌اند، و سبب اجتماع مسلمانان، و مهیا برای مقابله با دشمنان، عامه امت هستند.»^(۲۳)

در همین زمینه معتقدند که:

«نور چشم ولات و فرمانروایان آن است که عدالت در شهرها و بلاد حکمفرما شود و رعیت و مردم، همه فرمانروا را دوست داشته باشند.»

اصل یازدهم: محبت به مردم و احترام به آنها و حفظ کرامت انسان‌ها. مولای متقیان علیه السلام باز به مالک می‌فرمایند: «مالک، باید دلت از رحمت و محبت مردم مالا مال باشد و لطف و دوستی نسبت به آنان روا داری، و نباید همچون جانور درنده‌ای خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا مردم دو صنف هستند: گروهی برادر دینی تواند، و دسته‌ای اگر چه مسلمان نیستند اما مثل تو انسان‌اند و انسان محترمه است و حفظ حرمتش لازم.»^(۲۴)



در کلمه قصار سی و ششم آمده است هنگامی که حضرت علی علیه السلام برای جنگ صفین به شام می‌رفت دهقانان و رعایای شهر انبار، به احترام پیاده شدند و در رکاب آن حضرت حرکت کردند و پیشاپیش ایشان دویدند، حضرت بسیار ناراحت شدند و فرمودند:

این چه کاری است که شما کردید؟ و آنها در پاسخ گفتند: این خوی ما است که امیران بلاد خود را بزرگ می‌شماریم. سپس حضرت علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند امرایان از آن سودی نبرند! و شما در دنیايتان خود را به سختی می‌آزاید، و به آخرت نیز خویشتن را بدبخت می‌دارید.»

در اینجا تأکید می‌کنم که هر چند زمانه فرق کرده است، اما در آن زمان این کارها اهانت محسوب می‌شد و از دیدگاه حضرت علی علیه السلام با کرامت انسان منافات داشت.

اصل دوازدهم: توجه و عنایت خاص به قوای نظامی و انتظامی و دقت در گزینش آنها. باز در همان نامه ایشان به مالک می‌خوانیم:

«پس لشکریان، به فرمان خداوند، قلعه‌های محکم مردم، زینت فرمانروایان، و باعث عزت دین هستند و راه‌های امنیت به این وسیله تأمین می‌شود و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد.» (۲۵)

و نمونه‌های دیگر از این دست که فراوان است.

اصل سیزدهم: عدالت و احتراز شدید از ظلم. در جای جای نهج البلاغه بر این مطلب تکیه شده، و فی‌المثل در خطبه صد و شصت و سوم آمده است:

«و بدان که برترین بندگان خدا، پیشوای عادل و درستکاری است که خود (به راه حق هدایت) شده است و (دیگران را) راهنما باشد، پس سنت و طریقه دانسته شده (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را) برپا دارد و بدعت باطل و نادرست را بمیراند، و محققاً سنن روشن و هویدایند و آنان را نشانه‌هایی است و (همچنین) بدعت‌ها آشکارند و آنها نیز نشانه‌هایی دارند. و به درستی، بدترین مردم نزد خدا، پیشوای ستمگری است که خود گمراه باشد و دیگران هم بدو گمراه شوند؛ پس سنت معمول (از رسول خدا گرفته شده) را بمیراند و بدعت از میان رفته را زنده کند. و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «به روز رستاخیز، پیشوای ستمکار را فرا می‌خوانند، که نه او را یآوری است و نه عذرخواهی، و آن گاه به آتش دوزخ افکنده می‌شود و در آن می‌چرخد، چنان که آسیا گردش می‌نماید، سپس در ژرفای جهنم، زندانی و بازداشته شود.» (۲۶)

برخی به حضرت علیه السلام پیشنهاد می‌کردند که ایشان به بعضی کمک و مساعدت نماید تا آنها نیز پشتیبان حکومت علوی باشند. حضرت این کار را ظلم می‌دانست و آن را تبعیض تلقی می‌فرمود، چه در همین باره در خطبه ۱۲۶ فرموده است:

«مرا امر می‌کنید با توّسل به جور، آن‌هم به کسی که ولی اویم، طلب نصرت کنم! به خدا قسم، تا ستاره‌ای پس ستاره‌ای حرکت می‌کند و شب و روزی برقرار است، هرگز چنین کاری نکنم.» (۲۷)

یا نقل است که در زمان عثمان بیت‌المالی را بدون حساب به مردم داده بودند و حضرت علیه السلام همه آنها را به خزانه بازگرداند:

«به خدا اگر بینم کابین زنان در تزویج و بهای کنیزان از بیت‌المال مردم بوده باشد همه را پس می‌گیرم، زیرا در عدل وسعتی است و کسی که عدل را برتباد جور و ظلم بر او سخت‌تر خواهد بود.» (۲۸)

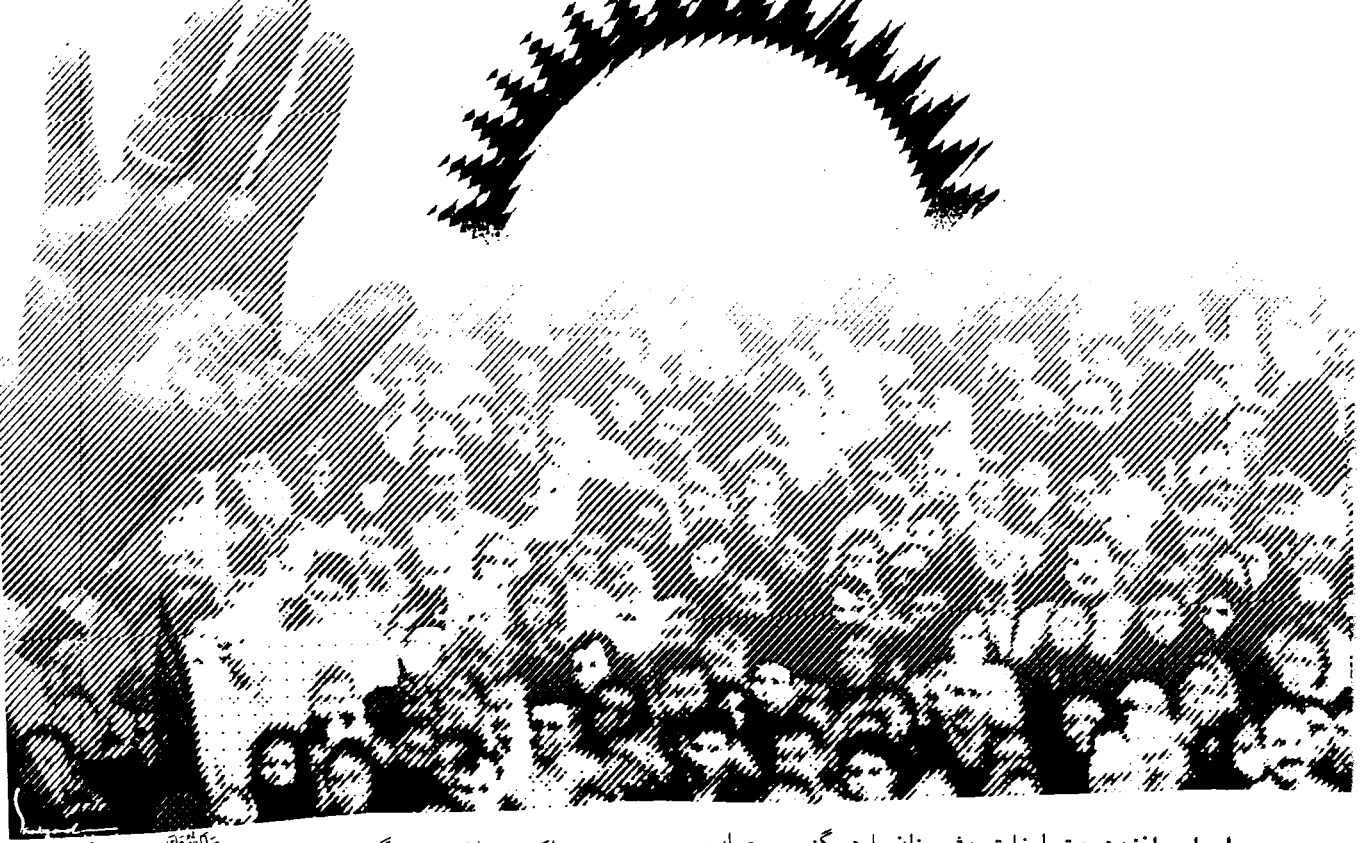
و بالاخره هنگامی که ابن ملجم بر حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت وارد آورد، ایشان (در نامه ۴۷ نهج البلاغه) توصیه می‌فرمایند که چون از دنیا رفتن مبادا خون مردم را، به‌عنوان اینکه امیرالمؤمنین کشته شد، بریزند. سپس تأکید فرمود که فقط یک نفر را می‌توانید بکشید، آن‌هم قاتل مرا: «انظروا اذا انا متُّ من ضربته هذه، فاضروه ضربة بضربة.» و این نهایت عدالت است که امام علیه السلام می‌فرماید بعد از اینکه من شهید شدم، دیگر حق مال وراثت است، ولی به شرط آنکه وراثت از حریم عدالت تخطی نکنند و دست به مثله نزنند که ضربه‌ای در مقابل ضربتی کافی است: «ایاکم و المثلة و لو بالکلب العقور!»

اصل چهاردهم: از نقشه‌های دشمنان آگاه بودن و از غافلگیر شدن در برابر ترفندهای آنان احتراز کردن. در خطبه ششم، آنجا که به امام علیه السلام گفتند در پی طلحه و زبیر نرود و آماده نبرد با آنان نشود، حضرت علیه السلام فرمودند: «به خدا من مانند کفتار نباشم که با صداهایی که حول و حوش او می‌آید به خواب رَوَد، آن‌گاه فرییش دهند و شکارش کنند.» البته که من چنین نیستم و نمی‌توانم چنین باشم، قیام می‌کنم به یاری کسانی که همراهم هستند و در مقابل نقشه طلحه‌ها و زبیرها آرام نمی‌نشینم، و؛ به خدا سوگند که من غافلگیر نمی‌شوم تا درباره‌ام مکر و حيله به کار برده شود.» (۲۹)

در کلام حضرت علیه السلام، مطالب دیگری مربوط به همین موضوع می‌توان یافت.





لکنت زبان سخن بگوید. من از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: «امتی که در آن ضعیف نتواند حق خود را از قوی بگیرد و در گفتار درماند، قداست ندارد.»^(۳۱)

اصل هفدهم: آزادی و تأمین آن برای انسان‌ها. تأکیدهای زیادی در این باره وجود دارد، از جمله حضرت علی علیه السلام در نامه سی و یکم که می‌فرماید: «ولا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»، به این معنی که خداوند تو را آزاد قرار داده است بنابراین بنده دیگری نباش! آزادی در محدوده شریعت اسلامی یکی از عناصر حکومت اسلامی است.

اصل هجدهم: سفارش اکید اخلاقی و اجتماعی به مأمورین دولت در ایام انتصاب آنها. برای مثال می‌توان از محمد بن ابی‌بکر، وقتی که او را به مصر اعزام می‌کردند، نام برد. امام علی علیه السلام وی را چنین سفارش فرمود:

«با مرء با تواضع برخورد کن. و با ملایمت. و با چهره باز. حتی در نگاه کردن به اشخاص، چه به گوشه چشم بنگری و چه خیره شوی، میان آنان نباید فرقی گذاشته بشود.»^(۳۲)

و از این قبیل عبارات، به هنگام نصب عمال و ولات در شهرها، بسیار از امام علیه السلام نقل شده است. مثلاً:

«بهترین ذخیره‌های تو در انجام این مأموریت عمل صالح باشد!»^(۳۳)

در اینجا توصیه می‌فرماید که خودش را بشکند و نفس خود را هنگام شهوات و سرکشی‌ها مهار کند، برای اینکه این نفس (آدمی را) به بدی وا می‌دارد، مگر خدا رحمت آورد.^(۳۴) «اگر در اثر قدرت غروری به تو دست داد به بالای سر نگاه

اصل پانزدهم: تبلیغات دشمنان را هرگز بی‌جواب نگذاشتن. برای مثال چون حضرت علی علیه السلام همواره با چهره باز با مردم برخورد می‌کرد و بسیار مهربان بود، ابن‌النابعه، یعنی عمرو عاص، بر آن شد تا در میان مردم چنین تبلیغ کند که علی سبک‌سر و شوخ‌طبع است. حضرت در اینجا ساکت نمی‌نشید و چنین پاسخ می‌دهد:

«از عمرو عاص در شگفتم که در میان مردم شام چنین تبلیغ می‌کند که علی بن ابی‌طالب شوخ‌طبع و سبک‌سر است، در حالی که بر باطل رفته و دروغ گفته و از روی گناه حرف زده است.»

البته، در اینجا نکات مهمی وجود دارد که یکی از آنها این است که حضرت می‌فرماید: «یاد مرگ مانع از آن است که من شوخ‌طبع باشم.»

اصل شانزدهم: فرمانروایان و صاحبان سمت، خود را از دسترس مردم دور نگه ندارند و احتجاج نکنند و برای خودشان حاجب و دربان قرار ندهند. امام علی علیه السلام در این خصوص خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

«هرگز احتجاج خود را از رعیت طولانی نکن زیرا از مردم کناره گرفتن، نمونه‌ای از سخت‌گیری است و باعث می‌شود که انسان بسیاری از اخبار و اطلاعات امور را به دست نیارود و کنار بماند.»^(۳۵)

«همیشه قسمتی از وقت خود را برای ملاقات با نیازمندان قرار ده. و در مجلسی عمومی بنشین و در آن مجلس در مقابل خالقت تواضع کن، و دیگر لشکریان و یاران آنجا نباشند تا هر کس می‌خواهد، بدون نگرانی و

کن و عظمت ملک پروردگار را که برتر از تو است بنگر، تا بدانی که انسان چه قدر در برابر عظمت این عالم حقیر و ناچیز است.» (۳۵)

اصل نوزدهم: نظارت دقیق بر اعمال و اوضاع کارگزاران دولت. در این باره به نامه سوم مولای متقیان علیه السلام، خطاب به شریح بن حارث، قاضی ایشان توجه فرمایید. آن حضرت چون دریافتند شریح خانه‌ای را به ۸۰ دینار خریده است، او را خواستند و فرمودند:

«به من خبر رسیده است که تو خانه‌ای به ۸۰ دینار خریده و سندی از برای آن نوشته‌ای.» (۳۶)

«شریح گفت: آری، ای امیرالمؤمنین چنین بوده است. حضرت با غضب به شریح نگاه کرد و فرمود: بدان که به زودی کسی به سر وقت تو خواهد آمد که نه به سندی نگاه کند و نه به شهادت. تا اینکه تو را از این خانه به بیرون ببرد و...» (۳۷)

سپس حضرت علیه السلام در ادامه چنین می‌فرماید:

«مبادا پول این خانه را که خریده‌ای، از غیر حلال یا از غیر مال خود داده باشی که در این صورت در دار دنیا خسران دیده‌ای و منزل آخرت را نیز از کف داده‌ای.» (۳۸)

در جای دیگر نیز فرموده است:

«چون امام دید که یکی از کارگزارانش، خانه مجللی ساخته است، فرمود: طلا و نقره، سر و گوش خود را آشکار کرده! این بنا نشان می‌دهد که تو توانگر شده‌ای. آخر اینها را از کجا به دست آورده‌ای؟» (۳۹)

* «حسابت را پس بده، و آن را برای من بفرست و آگاه باش که حساب‌رسی خداوند بسی بزرگ‌تر از حساب‌کشی خلق است.» (۴۰)

خلاصه نمونه‌های فراوانی در این خصوص وجود دارد. از جمله موارد دیگر نظارت بر کارهای مأمورین دولت، یکی هم قضیه عثمان بن حنیف است که در یک جلسه میهمانی شرکت کرده بود و در آنجا فقط ثروتمندان حضور داشتند. امام علیه السلام فرمود:

«گمان نمی‌کردم کارمند حکومت علوی در جلسه میهمانی مردمی شرکت کند که فقرا در آنجا راه ندارند و اغنیا بدان دعوت شده‌اند!» (۴۱)

اصل بیستم: تقدیر و تشویق از نیکوکاران در هر حکومتی. حضرت در این باره توصیه فرموده‌اند:

«مبادا نیکوکار و بدکار در نزد تو مساوی باشند. اگر این‌طور بشود، نیکوکاران انگیزه نیکوکاری را از دست دهند و بدکاران در بدکاری جرأت پیدا کنند.» (۴۲)

اصل بیست و یکم: سفارش اکید نسبت به امر قضا و وظایف قضات در نظام اسلامی. درباره قضات سفارش بسیار شده است، از جمله اینکه قاضی باید برترین مردمان باشد، به دقت و هوشمندی داوری کند، کارها بر او دشوار نیاید، از لجاجت و لغزش و خطا دوری گزیند، هیچ‌گاه از حق فاصله نگیرد، با برهان قاطع و شناخت کافی به صدور حکم همت گمارد، به حرص و طمع روی نیاورد و مراقب باشد که از ستایش و خوش آمدگویی دیگران به ورطه هولناک خودبینی و خودپسندی فرو نیفتد. در این راستا، چنانچه معیشت قاضی به خوبی تأمین شود، دیگر اندیشه رشوه و آزمندی در او قوت نگیرد و بی‌تردید از کژاندیشی و فساد و تباهی در امان ماند، چنان‌که در عهدنامه مالک اشتر می‌خوانیم:

«پس برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین رعیتت را اختیار کن، کسی که کارها به او سخت نیاید (از عهده هر

حکمی بر آید نه آنکه ناتوان باشد) و نزاع‌کنندگان در ستیزه

و لجاج رأی خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش پایداری نکنند و از بازگشت به حق، هرگاه آن را شناخت،

درمانده نشود (چون به خطای خود آگاه شد یا او را به آن لغزش آشنا نمودند بازگردد، نه آنکه بر اشتباه خویش

ایستادگی نماید) و نفس او به طمع و آز مایل نباشد (زیرا اگر طمع داشته باشد نمی‌تواند به حق حکم کند) و (در

حکم دادن) به اندک فهم بدون به‌کار بردن اندیشه کافی اکتفا نکند (بلکه جستجو نماید تا منتهی درجه آنچه لازم

است به دست آورد) و کسی که در شبهات تأمل و درنگش از همه بیش‌تر باشد (در امر مشتبه تا حقیقت را به دست

نیاورد حکم ندهد) و حجت و دلیل‌ها را بیش از همه فرا گیرد، و کم‌تر از همه از مراجعه دادخواه دلتنگ گردد، و بر

(رنج بردن در) آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر و هنگام رو شدن حکم از همه برنده‌تر باشد (چون به مطلب

پی برد فوری حکم آن را بدهد و تأخیر نیاندازد که موجب سرگردانی نزاع‌کننده‌ها شود) کسی که بسیار ستودن او را

به خودبینی و ناداری، و برانگیختن و گول زدن او را مایل (به یکی از دو طرف) نگرداند، و حکم‌دهندگان آراسته به این صفات کم به دست می‌آیند (باید در طلب ایشان بسیار

سعی و کوشش نمود) پس از آن از قضاوت او بسیار خبرگیر و واری کن (مبادا خطایی از او سرزند که نتوانی

جبران نمود) و آنقدر به او ببخش و زندگیش را فراخ ساز که عذر او را از بین ببرد، و نیازش به مردم به آن بخشش

کم باشد (تا بهانه‌ای برای رشوه گرفتن نداشته به راستی و



درستی در کارها حکم نماید.» (۴۳)

اصل بیست و دوم: توجه به حال کشاورزان و تجار و صنعتگران. به این گروه باید رسیدگی و کمک شود و اگر در کارشان اشکال وجود دارد مرتفع گردد و از آنجایی که تهیه قوت و غذای مملکت بر عهده کشاورزان است، لذا توجه ویژه به امور آنان لازم است.

«همیشه زمین از این جهت تخریب می شود که فقرا و مستمندان مشغول کشاورزی در آن باشند.» (۴۴)

«و وقتی که بلاد و گردانندگان امور مملکت توجهی به آنها نکنند، امکان پیشرفت پیدا نخواهند کرد.» (۴۵)

«بنابراین توجه تو در آباد کردن زمین ها باید بیش از آن باشد که غرق در اخذ مالیات باشی.» (۴۶)

«زیرا که خراج گرفتن جز به آبادانی میسر نشود و کسی که مالیات بگیرد و مملکت را آباد نسازد، بلاد را خراب می کند و بندگان خدا را به هلاکت می رساند.» (۴۷)

اصل بیست و سوم: مشورت. در حکومت اسلامی بر مسأله مشورت بسیار تأکید شده است و فی المثل در این باره می خوانیم:

«کسی که جوانب رأی ها و فکرهای مردم را در نظر بگیرد و از آنها استقبال کند، به خطاهای خود بهتر پی می برد.» (۴۸)

همچنین نقل شده است:

«کسی که استبداد به خرج بدهد دچار هلاکت می شود و آن که با مردم مشورت کند از عقول و افکار آنها استفاده می کند.» (۴۹)

اصل بیست و چهارم: میدان ندادن به متملقین و چاپلوسان:

«بدترین و پست ترین حالات فرمانروایان آن است که مردم پارسا آنان را دوستدار فخر و خودستایی دانند و کردارشان را حمل بر کبر و خودخواهی کنند. من کراهت دارم از اینکه چنین گمانی درباره ام رود.» (۵۰)

«آن طور که با جباران و گردنکشان صحبت کنند با من سخن مگویند.» (۵۱)

«با من از روی چاپلوسی حرف نزنید.» (۵۲)

شخصی برخلاف عقیده قلبی اش بیش از حد از آن حضرت تعریف کرد و گویا در خاطرش این بود که چیزی بیش از حق خود طلب کند. حضرت فرمودند:

«من از گفتاری که بر زبان می رانی پایین تر هستم ولی از آنچه در دل داری بالاترم.» (۵۳)

اصل بیست و پنجم: تعلیم و تربیت توأم با تعهد اسلامی. این مقوله بسیار مفصل است و حضرت نیز بر آن تأکید می کند و در خطبه ۳۴، می فرماید:

«ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی. حق شما آن است که من خیرخواهتان باشم و سعی کنم که زندگی شما در رفاه باشد و شما را تعلیم بدهم تا جاهل نباشید و آدابتان بیاموزم تا دانا شوید.» (۵۴)

نمونه های فراوانی از جمله تعلیم توأم با تربیت و تخصص همراه با تعهد و از این گونه موارد وجود دارد که به مواردی از آن اشاره می شود.

خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خداشناسی و امثال آن در سطح بسیار عالی است. در اینجا باید توجه کرد که خطبه غیر از کتاب است. یک عالم کتاب خود را برای اهل علم می نویسد. اما خطبه ها در مقاطع مختلف و برای صنوف گوناگون کاربرد دارد، از جمله در میدان های جنگ برای سربازان، در بازار برای بازاریان و در مساجد برای عموم مردم. بنابراین، خطبه ها حاوی مطالب بسیار ارزشمندی است. فرهنگ علوی، مکتب علوی و حکومت علوی، به قدری فرهنگ مردم را بالا برده است که بسیاری از عامه مردم این خطبه ها را - که امثال مرحوم صدرالمتألهین شیرازی، مرحوم بحرانی و مرحوم خوئی که خود از شارحان نهج البلاغه بوده، گاهی حتی از فهم معانی کلمات آن عاجز مانده اند - با تأمل در می یابند! چه گونه بود که بازاری ها این مطالب را می فهمیدند و سربازان میدان نبرد اینها را درک می کردند؟ چون خطیب باید به مقتضای حال مردم حرف بزند تا مخاطبان بفهمند. برای نمونه در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه (ص ۷۴۲) می خوانیم:

«با به وجود آوردن او، حواس و قوای دزاکه را معلوم می شود که آلت ادراکیه ای از برای وی نیست (زیرا او آفریننده حواس و اضداد و قرینه ها است).» (۵۵)

خوب ملاحظه می شود که معنای این عبارت بسیار رفیع است ولی در عین حال طوری بوده که سربازان در میدان جنگ، بازاری ها و آنهایی که در مسجد بودند نیز اینها را می فهمیدند. بنده نمونه های زیادی را در این خصوص فراهم آورده ام که در اینجا به نقل مواردی از آنها اکتفا می کنم. در خطبه ۱۸۱ می فرمایند:

«از شواهد خلقت خداوند، آفرینش آسمان ها است، که بدون ستون پابرجا و بی تکیه گاه برپا است. خداوند آسمان ها را خواند، اجابت کردند، از روی طوع و رغبت و



بی درنگ و تأخیر» (۵۶)

این دلیلی بر آن است که حضرت امیر علیه السلام می فرمایند همه جمادات درک و شعور دارند؛ از این جهت که خداوند آنها را خواند و چنین شنید:

«فاجین طانعات مذعنات، غیر متلکثات ولا مسبطات؛ و لولا اقرارهن له بالربوبية و اذعانهن له بالطواعية، لما جعلهن موضعاً لعرشه.» (۵۷)

این مطلب که شعور و درک در همه موجودات عالم سریان دارد، بسیار مهم است و از این قبیل خطبه‌ها نیز در نهج البلاغه فراوان مشاهده می شود. ابن ابی الحدید و

شارحان دیگر می گویند که واقعاً علی علیه السلام مبتکر این موضوع است، چون قبل از ایشان اگر هم مردم عرب سخنی می گفتند، صرفاً درباره کوه و درخت و دشت و بیابان بود، اما اولین کسی که درباره آسمان‌ها و ملائکه و عظمت خلقت، ابتکار به خرج داد و درباره این موضوعات سخن گفت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

اصل بیست و ششم: وعظ و ارشاد و تبلیغ و نصیحت.

قسمت مهمی از مطالب نهج البلاغه درباره وعظ و ارشاد است. امام علی علیه السلام آیاتی از قرآن می خواند و سپس خطبه‌هایی را ایراد می فرمود؛ در یک خطبه، آیه شریفه «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم» (۵۸) را تلاوت و آن‌گاه خطبه را ایراد کردند. نیز پس از قرائت آیات «الهيكم التكاثر، حتی زرت المقابر» (۵۹)، خطبه دیگری را ایراد فرمودند و این خطبه‌ها بعضاً دارای مضامین بسیار عجیبی است؛ فی‌المثل ابن ابی الحدید درباره یکی از اینها می گوید به آنچه همه امت‌ها قسم می خورند سوگند یاد می کنم که این خطبه را، از ۵۰ سال پیش به این طرف، بیش از هزار دفعه خوانده‌ام و هر بار در نفس من اثر جدیدی بر جای نهاده است. سپس می گوید: چه قدر خطبا حرف زدند، ولی کیست که مثل علی بن ابی طالب علیه السلام این قدر با فصاحت و بلاغت سخن گفته باشد؟ همین ابن ابی الحدید به دنبال خطبه صد و هشتم - سبحانك خالفاً و معبوداً! بحسن بلائك عند خلقك، خلقت داراً... (۶۰) - می گوید: «فجزى الله قائلها عن الاسلام افضل ما جزى به ولياً من اوليائه»، و بعد از اینکه مقداری درباره فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام صحبت می کند، به بیان خدمات علی بن ابی طالب علیه السلام می پردازد و در این باره چنین سخن می راند: علی بن ابی طالب علیه السلام گاهی با دست و شمشیرش به اسلام خدمت کرد، گاه با زبان و نطقش، و گاهی با قلب و فکرش. او سپس این‌گونه لب به ستایش علی علیه السلام می گشاید: (۶۱)



«اگر درباره جهاد و حرب سخن به میان آید، علی بن ابی طالب سید مجاهدین و محاربین است. همو که در وعظ و بند و اندرز، زبان آورترین واعظان و مذکران است، در فقه و تفسیر نیز رئیس فقها و مفسرین، و در عدل و توحید و عقاید، امام موحدین است. برای خداوند مشکل نیست که تمام دنیا را در شخصی واحد و وجودی یگانه جمع کند.»

اصل بیست و هفتم: امنیت و صلح.

درباره امنیت مطالب زیادی، از جمله فقرات زیر، در نهج البلاغه آمده است:

«خدایا تو می دانی حکومت را که تأسیس کردیم، نخواستیم با سلطنت طلبان و آنان که در فکر حکومتند، رقابت کرده و مال و ثروت زیادی به دست آورده باشیم. می خواستیم دین را زنده کنیم و اصلاح به وجود آوریم.» (۶۲)

اصلاح طلبی ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا آغازگر آن است، جزء عناصر دین است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من استوی یوماه فهو مغبون» (۶۳)، یعنی همیشه باید به جلو و به سوی پیشرفت حرکت کرد و رو به اصلاح گام برداشت. «هدف حضرت علی علیه السلام از تأسیس حکومت، ایجاد امنیت فکری، مالی و روانی از همه جهت بوده است.» (۶۴) نیز می فرماید:

«پس لشکریان، به فرمان خداوند، قلعه‌های محکم مردم، زینت فرمانروایان، و باعث عزت دین هستند و راه‌های امنیت به این وسیله تأمین می شود.» (۶۵)

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (۶۶) می فرمایند: «شنیده‌ام لشکری از سوی معاویه وارد شهر انبار شده و یکی از آنان گوشواره و خلخال یک زن مسلمان و یک زن غیرمسلمان را



که در پناه اسلام بوده، ربوده است.» پس فرمودند: «هرگاه اگر مسلمانی بشنود که به امنیت لطمه‌ای وارد شده است، چنانچه از غصه بمیرد، نه تنها بر او ملامت نیست بلکه از نظر من هم شایسته است که از غصه بمیرد.»^(۶۷)

اصل بیست و هشتم: وفا به عهد و پیمان. این اصل نیز بسیار مهم است، زیرا مردم با وجود آرزوهای گوناگون و اندیشه‌های پراکنده بر هیچ یک از واجبات الهی چون بزرگ شمردن وفای به عهد همداستان نیستند به‌ویژه که آدمی در اسلام همواره خود را با تأکید بر نهی از پیمان‌شکنی مواجه می‌بیند. این تعالیم ارزنده را در اواخر عهدنامه مالک اشتر، با عبارت دلنشین زیر، می‌توان از نظر گذراند:

«زیرا چیزی از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه‌هاشان از بزرگ دانستن وفای به پیمان‌ها نیست، و مشرکین هم پیش از مسلمان‌ها وفای به عهد را بین خود لازم می‌دانستند، به جهت آنکه وبال و بدعاقبتی پیمان‌شکنی را دریافته بودند (آزموده بودند، و مسلمان‌ها به انجام آن سزاوارترند).»^(۶۸)

اصل بیست و نهم: سعی در آباد ساختن کشور. حضرت علی علیه السلام در صدر منشور خود خطاب به مالک اشتر می‌فرمایند:

«این فرمانی است از علی امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرزند حارث در پیمانی که با او می‌بندد، هنگامی که او را به حکومت مصر می‌گمارد تا چهار چیز را در صدر برنامه

خود قرار دهد: جمع‌آوری مالیات، جهاد با دشمنان دین، سامان دادن کار مردم و شهرها را آباد ساختن.»^(۶۹)

مملکتی که از جهت مالیات، مال، هزینه و بودجه تأمین است، از لحاظ دفع دشمن نیز قدرت جهادی و توان مدافعه قوی را دارد و در این صورت همه کار مردم هم اصلاح شود و شهرها آباد، و این برنامه حکومت علوی است.

اصل سی‌ام: فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی. این مقوله، فصل مهمی از نهج‌البلاغه است:

«همانا گرامی‌ترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خدا است و قسم به پروردگاری که جان علی بن ابی‌طالب در قبضه قدرت او است، هزار ضربه شمشیر خوردن بر من بهتر و آسان‌تر است که در رختخواب بمیرم.»^(۷۰)

از این قبیل عبارات را در آخر همان نامه مالک اشتر نیز می‌یابیم:

«مالک، بعد از این همه سفارش‌ها درباره سیاست و مملکت‌داری، از خدا می‌خواهم توفیق پیدا کنیم، و پایان

عمر من و تو، هر دو، به سعادت و شهادت ختم شود.»^(۷۱)

حضرت علی علیه السلام درباره جهاد عباراتی را می‌فرماید که به نظر بنده اگر جمع‌آوری شود، خود کتاب مستقلی درباره فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی است. مثلاً هنگامی که لشکریان معاویه در جنگ صفین شریعه فرات را گرفتند و یاران علی علیه السلام را از برداشتن آب منع کردند، آن حضرت فرمود:

«لشکر معاویه - با تصرف شریعه فرات و منع شما از برداشتن آب - کارزار را با شما طالبند. پس شما بر ذلت و خواری اقرار کنید و شجاعت و شرافت را از کف بدهید، یا آنکه شمشیرها را از خون‌های ایشان سیراب کنید تا از آب سیراب شود، پس مرگ - حقیقی - در زندگانی شما است اگر مغلوب شوید و - حقیقت - زندگانی در مرگ شما است آن‌گاه که - بر دشمن غالب آید - و مرگ با عزت و شرافت بهتر از زندگانی با ذلت و خواری است.»^(۷۲)

برای مرگ و زندگی، قاموس علی بن ابی‌طالب علیه السلام فصل جدیدی را می‌گشاید: «فالموت فی حیاتکم مقهورین؛ مرگ آن است که زنده باشید و زیر سلطه دیگران»، «والحیة فی موتکم قاهرین؛ ولی زندگی آن است که بمیرید در حال قدرت». اینها واقعاً عجیب است، تا آنکه بالاخره فرمود: «العار وراه‌کم، والجنة امامکم.»^(۷۳)، و موقعی هم که طارق بن زیاد برای فتح اسپانیا همت گماشت همین خطبه را خواند و به لشکرش گفت: «العدو امامکم والبحر وراه‌کم»^(۷۴)، آن‌گاه اسپانیا فتح شد.

اصل سی و یکم: روش اخذ مالیات. سید رضی در آغاز نامه ۲۵ نهج‌البلاغه ضمن عبارت «کان یکتها لمن یتعامله علی الصدقات و اما ذکرنا هنا جملاً منها لیعلم بها أنه علیه السلام کان یقیم عماد الحق و یشرع امثلة العدل، فی صغیر الامور و کبیرها و دقیقتها و جلیلتها»، گوید: ما این را نوشتیم تا بدانند که علی بن ابی‌طالب علیه السلام چه قدر به جزئیات کار در هر جریانی برای اقامه عماد حق نظر داشته است.

درباره نحوه اخذ مالیات از منظر امام علیه السلام مطلب بسیار است و در اینجا تنها به اشاره‌هایی بسنده می‌کنیم. آن حضرت خطاب به مأمور مالیاتی خود فرمود: با پرهیزکاری برو مالیات بگیر^(۷۵) و مسلمانی نباید بترسد؛^(۷۶) و باید هر کجا که گام می‌گذاری، با رضا و رغبت مردم مواجه شوی؛ وقتی به قبیله‌ای رسیدی؛^(۷۷) در آنجا که آب است، فرود آی و به خانه‌های مردم در می‌آی؛ چون آنجا منزل کردی، با سکینه و وقار و متانت به سوی ایشان رو؛^(۷۸)

سلام کن و آنان را تحیت بفرست؛^(۷۹) سپس بگو: ای بندگان خدا، مرا ولی خدا فرستاده است که اگر حقی از خداوند در مال شما هست بگیرم؛^(۸۰) اگر کسی گفت بدهکار نیستم، دیگر کاری نداشته باش؛^(۸۱) و اگر گفت که نه، من بدهکارم، با او برو؛^(۸۲) ولی او را ترسان بر او سخت نگیر و با او به دشواری رفتار مکن؛^(۸۳) پس آنچه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر و اگر او را گاو و گوسفند و شتر و این طور چیزها است، بی اجازه او داخل نشو. حیوانی را مَرمان و مترسان. بعد از آنکه او را گرفتی، وقت برگشتن، مواظب باش بچه شتر را از مادرش جدا نکنی، و هیچ حیوانی را به تندی نرانی. اگر بر آنها سوار شدی، به هر کجا که رسیدی و آب و علف بود، به آنها بدهی.^(۸۴) خلاصه اینکه دقت‌های عجیبی در آنجا ذکر شده است.^(۸۵)

اصل سبی و دوم: مطلب آخر مربوط به شرایط زعیم و والی است. در کلام ۱۳۱ می‌خوانیم:

«کسی که بر حیثیت‌ها، جان‌ها، غنائیم، اموال و احکام مسلمان‌ها ولایت دارد و امامت آنها را بر عهده می‌گیرد، نباید بخیل باشد.»^(۸۶)

«در این صورت، چشم طمع به مال مردم می‌دوزد.»^(۸۷)

«باید جاهل نباشد، زیرا مردم را گمراه می‌کند.»^(۸۸)

«باید آدمی با ملایمت و مهربان باشد، زیرا اگر چنین نباشد مردم را پراکنده می‌سازد.»^(۸۹)

«باید شجاع باشد و از کسی ترسد.»^(۹۰)

«وگرنه به این طرف یا آن طرف تکیه می‌کند.»^(۹۱)

«نباید در صدور حکم رشوه گیرد.»^(۹۲)

«تا حقوق از بین رود.»^(۹۳)

«و اگر رشوه بخورد، کارها را چنان که باید به سرانجام نرساند.»^(۹۴)

«باید سنت پروردگار یا سنت اسلامی را معطل نگذارد که اگر چنین کند، امت به هلاکت رسد.»^(۹۵)

«پس کسی که اهل سازش با دشمنان اسلام باشد و از سنت‌ها و آداب غلط پیروی کند و تابع امیال و مطامع شخصی خود باشد، هرگز نمی‌تواند امور سیاسی و اداره جامعه اسلامی را به انجام برساند.»^(۹۶)

پی‌نوشت‌ها

۱. اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان، ولا التماس شيء من فضول المطام، ولكن لغرد المعالم من دينك، ونظهر الاصلاح في بلادك. فيأمن المظلومون من عبادك، و تقام المعطلة من حدودك. در گفتار حاضر، خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار، منقول از نهج البلاغه فیض الاسلام است.

۲. «كتب عليه السلام الى عماله: ادقوا اقلامكم، و قاربوا بين سطوركم، و احذروا عني فضولكم، و اقصدا قصد المعاني، و اياكم و الاكثرار، فان اموال المسلمين لا تحتل الاضرار.» کتاب الخصال، ج ۱.

۳. فاتق الله و اردد الى هؤلاء القوم اموالهم، فانك ان لم تفعل ثم امكنتي الله منك لا عذرن الى الله فيك، و لا ضربتك بسبي الذي ما ضربت به احدا الا دخل النار!

۴. و اني اقسم بالله قسماً صادقاً، لئن بلغني انك خنت من فیه المسلمين شيئاً صغيراً او كبيراً، لاشدن عليك شدة تدعك قليل الوفر، ثقیل الظهر، ضئیل الامر، و السّلام.

۵. و ان اعظم الخيانة خيانة الائمة، و اقطع العنق غش الائمة، و السلام.

۶. قال علي عليه السلام دخلت بلادكم بأشمال هذه و رحلتی و راحلتی هاهي، فان أنا خرجت من بلادكم بغير ما دخلت فاني من الخائنين. بحار الانوار، ج ۴۰.

۷. ان الله تعالى فرض على ائمة العدل ان يقدرُوا انفسهم بضعة الناس،

کیلا يتبیح بالفقر فقره؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، ص ۶۶۳.

۸. فان الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين ايديكم الا لتركهم الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. همان، خطبه ۲۳۴، ص ۸۰۸.

۹. لا تتركوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فيوتی عليكم اشراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم. همان، نامه ۴۷.

۱۰. کلمه قصار ۳.

۱۱. کلمه قصار ۵۳.

۱۲. کلمه قصار ۱۵۴.

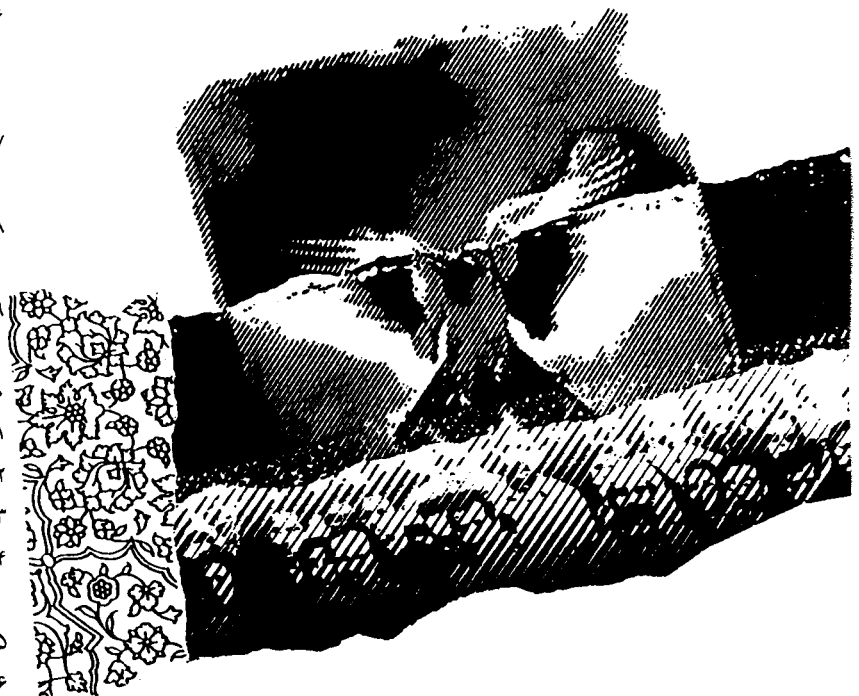
۱۳. کلمه ۳۱۱.

۱۴. استعملتموه حتى اذا كبر و عجز منعتموه أنفقوا عليه من بيت المال.

وسائل الشیعه، ج ۱۱، لبنان، ص ۴۹.

۱۵. نهج البلاغه، کلمه ۲۰۶.

۱۶. همان، خطبه ۲۳۴.



١٧. فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء مجتمعة، و الاهواء مؤتلفة، والقلوب معتدلة، و الايدي مترادفة، و السيوف متناصرة، و البصائر نافذة، و العزائم واحدة.
١٨. لم يكونوا ارباباً في اقطار الارضين، و ملوكاً على رقاب العالمين!
١٩. فانظروا الى ما صاروا اليه في آخر امورهم، حين وقعت الفرقة، و تشتت الالفة، و اختلفت الكلمة و الافئدة، و تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحاربين. قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضارة نعمته، و بقي قصص اخبارهم فيكم عبرة للمعتبرين منكم.
٢٠. و انما انتم اخوان على دين الله، ما فرق بينكم الا خيب السرائر، و سوء الضمائر.
٢١. و ان ظننت الرعية بك حيفاً فاصحر لهم بعدرك، و اعدل عنك ظنونهم باصحارك.
٢٢. ثم ان للوالى خاصة و بطانة، فيهم استئثار و تطاول، و قلة انصاف في معاملة، فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال.
٢٣. نهج البلاغه، نامه ٥٣.
٢٤. و اشعر قلبك الرحمة للرعية، و المحبة لهم، و اللطف بهم، و لا تكونن عليهم سبباً ضارياً تتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين، و اما نظير لك في الخلق. همان نامه.
٢٥. فالجنود، باذن الله، حصون الرعية، و زين الولاة، و عز الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعية الا بهم.
٢٦. فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدى و هدى، فاقام سنة معلومة، و امات بدعة مجهولة. و ان السنن لثيرة لها اعلام، و ان البدع لظاهرة، لها اعلام. و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنة مأخوذة، و احيا بدعة متروكة. و اني سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله - يقول: «يؤتى يوم القيامة بالامام الجائر و ليس معه نصير و لا عاذر، فيلقى في نار جهنم، فيدور فيها كما تدور الرحي، ثم يرتبط في قعرها.
٢٧. أتأمروني ان اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه؟ و الله لا أطور به ما سمر سمير، و ما ام نجم في السماء نجماً.
٢٨. و الله لو وجدته قد تزوج به النساء، و ملك به الاماء لرددته؛ فان في العدل سعة، و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق! (خطبة ١٥).
٢٩. همان، خطبة ١٩١،
٣٠. فلا تطولن احتجاجك عن ريعتك. فان احتجاب الولاة عن الرعية شعبة من الضيق، و قلة علم بالامور. همان، نامه ٥٣.
٣١. ... و اجهل لذوى الحاجات منك قسماً تفرغ لهم فيه شخصك؛ و تجلس لهم مجلساً عاماً؛ فتتواضع فيه لله الذى خلقك، و تقعد عنهم جندك و اعوانك؛ ... حتى يكلمك متكلمهم غير متمتع؛ فاني سمعت رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - يقول في غير موطن: لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متمتع» همان نامه.
٣٢. فاخصص لهم جناحك؛ و ان لهم جانبك؛ و ابسط لهم وجهك؛ و آس بينهم في اللحظة و النظرة. نهج البلاغه، نامه ٢٧.
٣٣. فليكن احب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح.
٣٤. و امره ان يكسر نفسه عند الشهوات، و يزعها عند الجمحات، فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله.
٣٥. و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة، فانظر الى عظم ملك الله فوقك همان نامه، به ترتيب صفحات ٩٩٢، ٩٩١، ٩٩٣.
٣٦. بلغني انك ابتعت داراً بمانين ديناراً، و كتبت لها كتاباً.
٣٧. فقال له شرح: قد كان ذلك يا امير المؤمنين. قال: فنظر اليه نظر المغضب...
٣٨. فانظر يا شرح لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك، او نقدت الثمن من غير حلالك؛ فاذا انت قد خسرت دار الدنيا و دار الآخرة!
٣٩. و بنى رجل من عياله بناء فخماً فقال عليه السلام: اطلعت الورق رؤوسها! ان البناء يصف لك الغنى! همان، كلمة قصار ٣٤٧.
٤٠. فارفع الى حسابك و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس همان، نامه ٤٠.
٤١. و ما ظننت انك تحبب الى طعام قوم، عائلهم مجفراً، و غنيهم مدعوراً. همان، نامه ٤٤، ص ٩٦٦.
٤٢. و لا يكون المحسن و المسى عندك بمغزلة سواء؛ فان في ذلك تزهيداً لاهل الاحسان في الاحسان، و تدريياً لاهل الاساءة على الاساءة! همان، نامه ٥٣.
٤٣. اختر للحكم بين الناس افضل ريعتك في نفسك، ممن لا تضيق به الامور، و لا تمحكه الخصوم، و لا يتأدى في الزلة، و لا يمحصر من الفء الى الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه على طمع، و لا يكتفى بادنى فهم دون اقصاه؛ و اوقفهم في الشبهات، و اخذهم بالمعجج، و اقلهم تبرماً بمراجعة الخصم، و اصبرهم على تكشف الامور، و اصبرهم عند اتضاح الحكم، ممن لا يزدنيه اطراء، و لا يستميله اغراء، و اولئك قليل. ثم اكثر تعاهد قضائه، و انسح له في البذل ما يزيل علتة، و تقل معه حاجته الى الناس... همان نامه.
٤٤. و انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها.
٤٥. و انما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع، و سوء ظنهم بالبقاء همان نامه.
٤٦. وليكن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استجلاب الخراج
٤٧. لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة؛ و من طلب الخراج بغير عمارة اخرب البلاد، و اهلك العباد همان،
٤٨. من استقبل وجه الراء عرف مواقع الخطاء! همان، كلمة قصار ١٦٤.
٤٩. من استبد برايه هلك، و من شاور الرجال شاركها في عقولها همان، كلمة قصار ١٥٢.
٥٠. و ان من اسخف حالات الولاة عند صالح الناس، ان يظن بهم حب الفخر، و يوضع امرهم على الكبر...
٥١. فلا تكلموني بما تكلم به الجبابرة.
٥٢. و لا تحالطوني بالمصانعة همان، خطبة ٢٠٧،
٥٣. ... و قال عليه السلام له منتهى، انا دون ما تقول، و فوق ما في نفسك! همان، كلمة قصار ٨٠.
٥٤. ايها الناس، ان لى عليكم حقاً، و لكم على حق: فاما حقكم على فالنصيحة لكم، و توفير فينكم عليكم، و تعليمكم كيلا تجهلوا، و تأديبكم كيما تعلموا.
٥٥. بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له، و بمضادته بين الامور عرف ان لا

٥٦. فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند. دعاهن فاجبن طائعات مذعنات، غير متلكئات ولا مبطنات
٥٧. نهج البلاغه، خطبة ١٨١،
٥٨. همان، خطبة ٢١٤.
٥٩. همان، خطبة ٢١٢.
٦٠. همان، ج ٧.
٦١. همان، ج ٧.
٦٢. اللهم انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان، ولا التماس شيء من فضول... نهج البلاغه، خطبة ١٣١.
٦٣. بحار الانوار، ج ٧١.
٦٤. ونظهر الاصلاح في بلادك، فيأمن المظلومون من عبادك. نهج البلاغه، خطبة ١٣١.
٦٥. فالجنود، باذن الله، حصون الرعية، وزين الولاية، وعز الدين، وسبل الامن. همان، نامه ٥٣.
٦٦. خطبة ٢٧.
٦٧. فلو أن امرأ مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عندي جديراً.
٦٨. ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتاعاً، مع تفرق اهلانهم، وتشتت آرائهم، من تعظيم الوفاء بالعهود... ولا تخيسن بعهدك... همان، نامه ٥٣.
٦٩. هذا ما امر به عبد الله على أمير المؤمنين، مالك بن الحارث الاشتر في عهده اليه، حين ولاه مصر: جباية خراجها، و جهاد عدوها، واستصلاح اهلها، و عمارة بلادها. همان، نامه ٥٣.
٧٠. ان اكرم الموت القتل، و الذي نفس ابن ابي طالب بيده، لائف ضربة بالسيف اهون على من ميتة على الفراش. همان، خطبة ١٢٢.
٧١. وانا اسأل الله بسعة رحمته، و عظيم قدرته، على إعطاء كل رغبة ان يوفيني و اياك لما فيه رضاه... و ان يختم لي و لك بالسعادة و الشهادة. همان، نامه ٥٣.
٧٢. همان، خطبة ٥١.
٧٣. همان، خطبة ١٧٠.
٧٤. ابن خلكان، وفيات الاعيان، ج ٥، ١٣٧٩ هـ، ص ٣٢١، با اندكى جابه جايى، بدین گونه: «ایها الناس، این المفر و البصر من ورائكم و العدو أمامكم؟».
٧٥. انطلق على تقوى الله.
٧٦. و لا تروعن مسلماً.
٧٧. و لا تجتازن عليه كارهاً؛ فاذا قدمت على الحى.
٧٨. فانزل بمانهم من غير ان تحالط ابياتهم؛ ثم امض اليهم بالسكينة و الوقار.
٧٩. حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم و لا تخرج بالتحية لهم.
٨٠. ثم تقول: عباد الله، ارسلنى اليكم ولى الله و خليفته، لاخذ منكم حق الله في اموالكم.
٨١. فان قال قائل: لا، فلا تراجع.

٨٢. و ان انعم لك منعم.
٨٣. فانطلق معه من غير ان تخيفه او توعدة او تعسفه او ترهقه.
٨٤. فخذ ما اعطاك من ذهب او فضة. فان كان له ماشية...
٨٥. نهج البلاغه، نامه ٢٥.
٨٦. و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الولى على الفروج و الدماء و المغام و الاحكام و امامة المسلمين البيخيل.
٨٧. فتكون في اموالهم نهمته.
٨٨. و لا الجاهل فيضلهم بجهله.
٨٩. و لا الجاني فيقطعهم بجفائه.
٩٠. و لا الحائف للذول.
٩١. فيتخذ قوماً دون قوم.
٩٢. و لا المرتضى في الحكم.
٩٣. فيذهب بالحقوق.
٩٤. و يقف بها دون المقاطع.
٩٥. و لا المعطل للسنة فيهلك الامة.
٩٦. لا يقيم امر الله سبحانه الا من لا يصانع، و لا يضارع، و لا يتبع المطامع نهج البلاغه، كلمة قصار ١٠٧.

* مطلب بالا، ویراسته سخنان آیت الله نوری همدانی است که در کنگره امام علی (ع) و عدالت، وحدت و امنيت - اسفند ٧٩ - الفاگردیده است.

